

منطقه گرایی نوین و امنیت جمهوری اسلامی ایران

دکتر اصغر افتخاری

مقدمه

چنین به نظر می‌رسد که نظم جهانی از حالت «بی‌معنایی» و یا «چندمعنایی» خود خارج شده و سناریوهای ممکن را تا حدود زیادی محدود ساخته است. به عبارت دیگر وقایع سالهای پیشین، «نظم نوین جهانی» را تا حدودی تعیین بخشیده و یکی از سه معنای «هژمونی آمریکایی»، «وضعیت مبتنی بر ناسیونالیسم با محوریت سازمان ملل» و «نظمهای منطقه‌ای» را در نهایت می‌تواند دربر بگیرد.

از این منظر مقاله حاضر در پی تبیین فضای تازه بین‌المللی و ارزیابی ارزش امنیتی آن برای کشورهایی از قبیل جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. به اعتقاد نگارنده جهان در پرتو حوادث ۱۱ سپتامبر وضعیتی ترکیبی را تجربه خواهد

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سالهای آغازین قرن بیستم، تحول بزرگی به شمار می‌آید که تمامی بازیگران بین‌المللی را به تلاشی دوباره برای نقش‌یابی در جهان در حال تکوین واداشته است. به عبارت دیگر شوک امنیتی قدرتمندی از این ناحیه برای جهان حاصل آمد که محور آن راپرسش از «چگونگی نظم جهانی» شکل می‌داد. در چنین فضایی نظریات مختلفی اعم از همکاری (گفتگوی تمدنها)، منازعه (برخورد تمدنها) و یا سلطه (پایان تاریخ) اظهار گشته است که هر یک در پی بیان نوعی خاص از نظم می‌باشند.

اکنون در سالهای آغازین قرن بیست و یکم،

نمود که از آن به عنوان «هژمونی منطقه‌ای» یاد می‌شود. برای تایید این معنا نخست سناریوهای احتمالی مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته و در نهایت ایده «هژمونی منطقه‌ای» در قالب سناریوی چهارم بیان می‌گردد.

سناریوی دوم: هژمونی آمریکا

اندیشه گرانی چون «زورن» (Zorn)، «اهمت» (Qhmate) و «واترز» (Waterz) بر این باورند که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مجال مناسبی را فراهم آورد که در آن «هژمونی» تعریف و تأسیس شود. از منظر ایشان از بین رفتن رقیب بلامنازع ابرقدرت آمریکا، می‌تواند به معنای ایجاد نظم نوینی باشد که در آن امنیت با توجه به سلطه بلامنازع یک قدرت برتر تعریف و فهم می‌شود. در یک تقسیم‌بندی کلان دو رویکرد جدی در این خصوص را می‌توان از یکدیگر تمیز داد:

۱- اندیشه گرانی که به نوعی برتری ایالات متحده آمریکا را مدنظر دارند و جهان آینده را متعلق به آمریکا می‌دانند.

۲- اندیشه گرانی که به نوعی برتری فرهنگ غربی را مدنظر دارند و جهان آینده را متعلق به لیبرال دموکراسی (ائتلاف بین آمریکا و اروپا) می‌دانند.

در حال سناریوی «دوم» که در بطن نظریه «جهانی شدن» تفسیر و معنا می‌شود، حکایت از پیدایش هژمونی‌ای در گستره جهانی دارد که کلیه رابطه‌های پیشین را باز تعریف می‌نماید. چنان‌که فوکویاما و یا هانتینگتون اظهار داشته‌اند، تحصیل چنین برتری به معنای آن

الف- سناریوها

با توجه به اینکه نظام جهانی هنوز مستقر نگردیده و جهان در وضعیت ژلاتینی‌ای به سر می‌برد که احتمال وقوع نظم‌های متعددی در آن می‌رود، می‌توان به طیف متنوعی از دیدگاهها در خصوص آینده جهان اشاره داشت که بیان تمامی آنها فرصت و مجال وسیعی را می‌طلبد. جهت درک دیدگاههای موجود، نخست به بررسی سه سناریوی اصلی که دربرگیرنده دیدگاههای مطرح است، پرداخته و پس از آن نسبت به ارزیابی و گزینش محتمل‌ترین سناریو اقدام خواهیم نمود.

سناریوی اول: باز تعریف نظام ملی

اندیشه گرانی از قبیل کارت (Carrett)، «واد» (Wade)، «هی رست» (Hirst) و «تامپسون» (Thompson) بر این باورند که نظم جهان آینده بر مقتضای (وهمانند) نظم پیشین با نقش آفرینی فعال دولتهای ملی شکل گرفته و شاهد تغییر قابل توجهی در نظام جهانی در سالهای آینده نخواهیم بود. بر این اساس فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی فقط به معنای از بین رفتن چند نظام سیاسی خاص بوده و در نهایت نظام

است که کلیه کشورها باید به بازتعریف رابطه خود با هژمون اقدام ورزیده و به این وسیله با اتخاذ سیاست همیاری و همکاری، بتوانند ضمن صیانت خود در تحصیل منافعشان کوشا باشند. توجه باید نمود که در این سناریو اگرچه ممکن است شکل جغرافیایی واحدهای سیاسی و تعابیر سیاسی حکومت ملی همچنان وجود داشته باشند، اما در حوزه «عمل و روابط» سیاسی، دیگر از آثار مربوط به «حاکمیت ملی» به شکل و ستفالیایی آن نمی توان سراغ گرفت. لذا مداخله گری، تجاوز، اعمال فشار و... اموری نه برخلاف نظم بین المللی بلکه اموری به حق ارزیابی می شوند که هژمون اقدام به کاربرد آنها در مواجهه با دیگران می نماید.

امنیتی منطقه ای معرف یک دسته از کشورهاست که مستمراً تحت تأثیر یک یا چند عامل خارجی امنیتی - که از یک ناحیه جغرافیایی متمایز و مجزاً ناشی می شوند - قرار می گیرند. در چنین وضعیتی، سرنوشت امنیتی اعضا به میزان عمده ای بایکدیگر مرتبط است. در چنین تلقی ای قرابت جغرافیایی چندان ملاک نیست. ویژگی بارز این مناطق امنیتی، وجود حداقل یک قدرت برتر است که از توانایی اعزام نیرو به مناطق دوردست برخوردار است. همین ویژگی منجر شده تا عامل جغرافیا همچون تلقیهای سنتی چندان مهم نباشد و یک کشور بتواند در مجموعه امنیتی ای که از حیث جغرافیایی از آن به دور است، عضو شود. (مثلاً عضویت آمریکا در مجموعه امنیتی خاورمیانه)

سناریوی سوم: منطقه گرایی نوین

طیف قابل توجهی از تحلیل گران روابط بین الملل - از قبیل پاتریک مورگان، دیویدلیک، کلرو جاب - بر این باورند که جهان، گونه ای جدید از نظم منطقه ای را تجربه خواهد کرد و لذا ثبات و امنیت در جهان آینده در قالب «نظمهای منطقه ای» تعریف خواهد شد. از این دیدگاه جهان به چند مجموعه امنیتی منطقه ای تقسیم می شود که مناسبات آنها، معادلات امنیتی را حل و فصل می نماید. در این تلقی، منطقه دسته ای از کشورها را شامل می شود که از نظر سیاسی نوعی وابستگی متقابل را تجربه می نمایند (یا حداقل تصور چنین وضعیتی در آنجا وجود دارد) به عبارت دیگر، یک مجموعه

ب- ارزیابی

در مواجهه با هر یک از سناریوهای بیان شده نکات انتقادی وجود دارد که توجه به آنها ضروری می نماید:

اول- بازتعریف نظام ملی

۱- کوچک شدن جهان به واسطه تراکم زمانی و مکانی ای که از محل توسعه فن آوریهای ارتباطاتی حاصل آمده است، چنان که بسیاری از اندیشه گران حوزه روابط بین الملل اظهار داشته اند، فرسایش حاکمیت ملی را به دنبال داشته است. لذا در گستره بین المللی اعتبار حاکمیت ملی مورد پرسش واقع شده است.

۲- به علت توسعه مشکلات ملی و نیاز به عزمی فراملی برای حل این مسائل، این واقعیت پذیرفته شده که دولتها به تنهایی قادر به حل مسائلشان نبوده و برای این کار بسیار کوچک هستند. لذا امنیت ملی برخلاف گذشته به دولت ملی تنها باز نمی‌گردد.

۳- اصل برابری در عرصه روابط بین‌الملل، نقد و نوعی از نابرابری عملاً پذیرفته و مبنای عمل قرار گرفته است.

۴- بسط شبکه ارتباطات در نوع رابطه ملتها تأثیرگذار بوده و لذا با تولید توقعات تازه نزد شهروندان، عملاً فضای بسته ملی را که در الگوهای دولت-ملتی قابل تعریف بود، از اعتبار ساقط کرده است.

بر این اساس چنین می‌توان نتیجه گرفت که: جهان در دوره گذار در حال تجربه نمودن وضعیتی است که یکی از ویژگیهای بارز آن این است که نظم دولت-ملتی به شکل و ستفالیایی آن (اگر بخواهیم خیلی خوش بینانه و محتاطانه اظهار داریم) تضعیف شده است. بنابراین سناریوی اول از کمترین شانس برای گزینش جهت تعریف نظم نوین جهانی برخوردار است.

۳- آنچه که نمی‌توان نادیده انگاشت عدم تمایل اروپا و کشورهاییست که دارای بنیادهای ارزشی متفاوتی با آمریکا می‌باشند. به عبارت دیگر پروژه آمریکایی شدن جهان با انگیزه‌های متفاوتی از سوی کشورهای اروپایی و کشورهایی چون ایران، روسیه، چین و... به چالش فراخوانده شده است که در ارزیابی نهایی نمی‌توان آنها را نادیده انگاشت.

به عبارت دیگر، کشورهای مختلف باید خود را آماده ورود به دورانی تازه بنمایند که در آن روح ناسیونالیستی و ستفالیایی، دیگر معنا و مفهوم قاطع پیشین را ندارد.

۴- علی‌رغم خارج شدن رقیب آمریکا از عرصه معادلات بین‌المللی، این واقعیت که مسائل جهان بسیار گسترده‌تر و بزرگ‌تر از آن است که توسط قدرتی واحد تدبیر و اداره شود، ما را نسبت به میزان احتمال تحقق این سناریو مردد می‌سازد.

دوم- هژمونی آمریکا

خلاصه کلام آنکه: سیاست برتری جوانه دولت آمریکا برای ایفای نقش هژمونی، اگرچه

۱- این سیاست مویدات بسیاری دارد به گونه‌ای

در کوتاه مدت معنادار بوده و به ویژه در پرتو تبعات واقعه ۱۱ سپتامبر می‌تواند، نوعی از اجماع بین‌المللی و حمایت داخلی را برای این دولت به دنبال داشته باشد، اما در میان مدت (و به طور طبیعی در بلندمدت) با مشکلات جدی روبرو خواهد شد که دولت آمریکا را از تحقق کامل این سناریو باز خواهد داشت. معنای حکم حاضر آن است که هژمونی به روایت آمریکایی آن با چالش بسیار مواجه خواهد بود. اما در ارتباط با اینکه آمریکا به دنبال باز تعریف این هژمونی در قالب منطقه‌ای اش - یعنی اروپا - باشد، چیزی نمی‌گوید و نافی آن نیست.

سوم- منطقه‌گرایی نوین

این سناریو در قیاس با دو سناریوی پیشین از اعتبار علمی - عملی بیشتری برخوردار است و چنین به نظر می‌رسد که سعی وافر پاتریک مورگان و دیویدلیک در کتاب «نظم‌های منطقه‌ای» در تبیین این مطلب که نوعی تازه از امنیت‌سازی در جهان نوین در حال شکل‌گیری است، به میزان زیادی قرین توفیق بوده و مویذات بسیاری دارد. با این حال توجه به نکات انتقادی زیر قابل توجه می‌نماید:

۱- رفتارهای سلطه‌جویانه و فراملی و منطقه‌ای دولتهای قدرتمندی چون ایالات متحده آمریکا که با سکوت یا حمایت جمع‌قابل توجهی از کشورهای متحد آمریکا (و بعضاً تعداد زیادی از کشورهای در گستره بین‌المللی) مواجه می‌شود، حکایت از آن دارند که الگوی نظم منطقه‌ای در

چالش بالگویی «لویاتانیزم جهانی» قرار دارد. لذا رابطه معکوسی بین این دو الگو قرار دارد و تضعیف الگوی لویاتانیزم می‌تواند عاملی برای تقویت الگوی منطقه‌گرایی نوین باشد و بالعکس. ۲- میزان کاربرد این سناریو با توجه به وضعیت کشورهای جهان سومی پایین ارزیابی می‌شود. چرا که این کشورها به علت تفرق و اختلافهای مؤثری که دارند، غالباً از قرار گرفتن در قالب یک نظم منطقه‌ای مستقل سرباز می‌زنند. به عبارت دیگر، عدم مشابهت رژیمهای سیاسی و تعارض اهداف اقتصادی‌شان منجر می‌شود تا تکوین چنین نظامهایی در برخی از مناطق بسیار مشکل نظر برسد. معنای این ارزیابی آن است که:

اولاً. جمهوری اسلامی ایران در مقام تعیین همکاران منطقه‌ای خود لازم است تا به انتخاب کشورهایی همت‌گمارد که از بیشترین مشابهت‌ها و اشتراک منافع برخوردارند. ثانیاً. به نقش «قدرت محوری» در شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای توجه بیشتری نماید. چرا که بسیاری از اختلاف‌ها و تعارض‌های بالفعل موجود در منطقه، با حضور عوامل مؤثری چون چین و یا اتحادیه اروپا به طور طبیعی کم‌رنگ می‌شود. به عبارت دیگر، نقیصه عدم انسجام منطقه‌ای را باید به نوعی با به کارگیری «قدرت

۱. نویسندگان در کتاب مذکور اقدام به ارائه شواهد مورد نظر در مناطق مختلف جهان نموده و نشان داده‌اند که در آفریقا، آمریکا، اروپا و استرالیا چگونه این الگو توانسته است تا حدود زیادی قابلیت اجرایی بیابد. لازم به ذکر است که ترجمه این کتاب به فارسی منتشر شده است. رک، پاتریک مورگان و دیوید لیک نظم‌های منطقه‌ای، دهقانی فیروزآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.

محوری» مناسب به نفع خود حل و فصل نماید. اتحاد جماهیر شوروی، به طور مؤثری توسط دو جریان متفاوت (یعنی منطقه‌گرایی نوین و هژمونی آمریکایی) در حال پرشدن می‌باشد. براین اساس و در نتیجه تضارب این دو سناریو می‌توان به سناریویی بدیل برای جهان آینده دست یافت که در آن نظم و امنیت در قالب تحلیل ویژه‌ای تعریف و معنا می‌شود. من از این نظم در حال تکوین به «هژمونی منطقه‌ای» (Regional Hegemony) یاد می‌نمایم. منظور از این اصطلاح نه شکل‌گیری هژمونهای متعدد در سطح مناطق مختلف (یعنی هژمونی‌های منطقه‌ای)، بلکه ظهور منطقه‌ای با قدرت برتر می‌باشد که اعمال سلطه خود را برگستره جهانی تحمیل می‌نماید. ملاحظات محتوایی این سناریو به شرح زیر است:

۱- چنین به نظر می‌رسد که اختلاف جدی آمریکا با اروپا نه در تأسیس نظم نوین جهانی مبتنی بر ارزشهای غربی، بلکه بیشتر در مخالفت با یکجانبه‌گرایی آمریکا و تلاش این دولت برای اثبات محوریت خود در معادلات جهانی، می‌باشد. به عبارت دیگر، موضع‌گیریهایی از این قبیل که «چرا آمریکا با متحدان خود مشورت نکرده است» و یا اینکه «آمریکا مدعی است که بدون همراهی دیگر کشورهای متحدش قادر به انجام سیاستهای اعلامی اش می‌باشد» و... که در نهایت منافع ملی این واحدها را لحاظ نمی‌نماید، منجر شده تا نوعی واکنش مخالفت‌آمیز از سوی کشورهای اروپایی نسبت به مواضع دولت بوش اظهار شود. از این منظر هدف غایی اروپا

۳- با توجه به گسست بین اروپا و آمریکا درخصوص مسئله «آمریکایی کردن جهان»، چنین به نظر می‌رسد که تکوین نظم منطقه‌ای در این ناحیه نیز با موانعی روبرو است. به عبارت دیگر، طی این فرآیند، مستلزم لوازم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متعددی می‌باشد که تحصیل آن از مقدمات شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای به‌شمار می‌آید. توفیق نسبی اروپا در ایجاد چنین نظمی و بررسی سایر موارد مشابه بر صحت این مدعا دلالت دارد. نتیجه آنکه: حتی در منطقه اروپا - آمریکا، زمان بر است. نتیجه آنکه: شواهد قابل توجهی چون «آمریکای لاتین»، «آسیا-پاسفیک» و «آسیای جنوب شرقی»، برای پیدایش نظم منطقه‌ای نوین وجود دارد، و این بدان معنا است که بخشی از جهان در قالب سناریوی نظم منطقه‌ای نوین در حال استقرار یافتن است. البته سلطه‌گری آمریکا منجر شده تا این روند با مشکلاتی روبرو شود که با توجه به تضعیف الگوی هژمونی طلب آمریکا، سناریوی نظم نوین منطقه‌ای از اولویت بیشتری برخوردار می‌گردد. خلاصه کلام آنکه: چنین به نظر می‌رسد که دو جریان اصلی «ایجاد هژمونی» و «منطقه‌گرایی» نوین در تلاش جدی هستند تا آینده جهان را رقم بزنند. بر این اساس نظم و امنیت را می‌توان در نتیجه این برخورد جستجو کرد.

ج- هژمون منطقه‌ای

چنین به نظر می‌رسد که خلأ ناشی از فروپاشی

نه نفی سلطه ارزشهای غربی و یا تایید کاربرد روش سرکوب مخالفان است، بلکه اثبات جایگاه خود در معادلات بین‌المللی می‌باشد. به همین دلیل است که آگاه کردن آمریکا به ضرورت کسب نظر مساعد اروپا، در دستور کار اتحادیه اروپا قرار گرفته و مشاهده می‌شود به صورت جدی مورد توجه قرار گرفته است.

۲- اگر کشورهای جهان را در چهار گروه اصلی قرار دهیم، خواهیم دید که نزدیکی اروپا به میزان زیادی با آمریکا بوده و همین امر در نهایت ایشان را در یک گروه مستقل جای می‌دهد. گروههای چهارگانه عبارت اند از:

یک - ایالات متحده آمریکا که داعیه دار نقش هژمونی در گستره جهانی می‌باشد.

دوم- قدرتهای دموکراتیک غربی که به ویژه با تأسیس اتحادیه اروپا و توسعه آن سعی دارند به نوعی، به تجمع توانمندیهای خود و نقش آفرینی مؤثر در معادلات جهانی بپردازند. سوم- قدرتهای برتر خارج از تعریف غربی که به طور مشخص کشورهایی چون چین و تا حدودی روسیه را شامل می‌شود.

چهارم- سایر کشورهای مستقل (ملی) که به تناسب از توانمندی نسبی مادی یا ایدئولوژیک برخوردار می‌باشند.

در چنین تلقی ای اتحادیه اروپا و آمریکا بنا به دلایل ایدئولوژیک و مادی در کنار هم قرار دارند و چنین به نظر می‌رسد که اگر دولت آمریکا - بنا به هر دلیلی - یکجانبه‌گرایی خود را به نفع ائتلاف با اتحادیه اروپا تعدیل نماید، و به

دنبال تحصیل هژمونی جهانی نه برای آمریکا بلکه «لیبرال دموکراسی» (به گفته فوکویاما) به رهبری «آمریکا- اتحادیه اروپا» برآید؛ به میزان زیادی توفیق حاصل نموده و خواهد توانست سناریوی برخورد تمدنی را با کمک مؤثر کشورهای اروپایی طراحی و به اجرا گذارد. چنین پیش بینی می‌شود که مشکلات ناشی از یکجانبه‌گرایی آمریکا در سالهای آتی این دولت را در اصلاح سیاستهای تبیین و توجه به اروپا برای تأسیس یک نظم منطقه‌ای نوین و استقرار هژمونی از کانال آن هدایت نماید.

۳- تفسیر بالا مبتنی بر ایده‌ای بنیادین است که جوهره آن را این مدعا شکل می‌دهد که: تقابل جدی واحدهای سیاسی در جهان آینده نه بر محور ملاحظات نظامی، سیاسی و یا اقتصادی، بلکه بر محور مسائل ارزشی خواهد بود. از این منظر تلاش برای بسط ارزشهای لیبرال دموکراسی به صورت اصلی بدیهی در دستور کار کشورهای صاحب قدرت، معروف به لیبرال دموکرات قرار می‌گیرد و در نتیجه لیبرال دموکراسی با چهره‌ای تازه در گستره بین‌المللی ظاهر می‌شود. در این چهره، لیبرال دموکراسی نه تنها قایل به تسامح و تکرر نیست؛ بلکه با ادعای اینکه به ارزشهای عام و جهان شمولی دست یافته است که به کار تأسیس جهان عادلانه می‌آید، سعی در تحمیل ارزشهای خود بر دیگران می‌نماید. نتیجه آنکه در صورت به شکست انجامیدن سیاستهای یکجانبه‌گرایانه اخیر آمریکا، احتمال اینکه اروپا مایل به ایفای چنین نقشی

باشد، بسیار زیاد می‌باشد. آنچه که می‌تواند این احتمال را تضعیف و یا نفی نماید، شکل‌گیری نظم‌های منطقه‌ای بدیل - مستند به محوریت چین در آسیا و... می‌باشد که می‌تواند دولتمردان اروپایی و غربی را از رقابت منطقه‌ای به همکاری منطقه‌ای رهنمون شود.

د- نگاه ایرانی

جمهوری اسلامی ایران به عنوان کشوری که در نقشه جغرافیای جهانی و فرهنگ جهانی از جایگاه حساسی برخوردار است، لازم است تا نسبت به تحولات جاری و آتی حساس بوده و ملاحظات زیر را در سیاست خارجی و تدوین استراتژی امنیتی خود لحاظ نماید.

۱- ماهیت تحولات جاری متناسب و همسو با جریان ارزشی «سکولاریزم» و بسط «لیبرال دموکراسی» می‌باشد. به عبارت دیگر «نظم نوین» مدنظر جرج بوش پدر به نوعی در دستور کار دولتمردان آمریکایی قرار گرفته و چنین به نظر می‌رسد که برخورد با دولتهای معارض و یا مخالف این الگو در چارچوب نظریه «برخورد تمدنهای هانتینگتون و با هدف ایجاد هژمونی آمریکا، سمت و سوی سیاست خارجی دولت آمریکا و برخی دیگر از دولتهای لیبرال دموکرات را مشخص می‌نماید.

۲- با توجه به مطلب بالا مشخص می‌شود که دوره «بی طرفی» برای نظام سیاسی ای چون ایران که از قابلیت‌ها و تأثیرگذاریهای قابل توجهی (چه از حیث مادی و چه از حیث معنوی) در سیاست

بین الملل برخوردار است، به پایان رسیده است. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی ایران - چه خواسته و چه ناخواسته - در این بازی قدرت تازه قرار دارد، لذا آنچه که می‌تواند در سیاست خارجی آن تأثیرگذار باشد، نه «بی طرفی» بلکه بازی است که برای گذار از بحران با تحمل کمترین هزینه، طراحی و به اجرا گذارده می‌شود. علت این امر نیز آن است که نظم نوین جهانی مورد نظر آمریکا به طور مشخص با نوع خاصی از کشورها - و از آن جمله جمهوری اسلامی ایران - سازگاری ندارد. بر این اساس دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید به شکل فعال و با طرح و برنامه‌ای مشخص در تحولات جاری حضور یابد و به دنبال تحصیل منافع مشروع خود در فضای تازه بین المللی باشد.

۳- جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای که دارای ارزشهای ملی مستقلى هستند که مایل به پاسداشت آنها در فضای «هژمونیک» در حال شکل‌گیری هستند، از نظریه «نظم‌های نوین منطقه‌ای» باید این نکته را فراگیرند که در جهان آینده، واحدهای ملی به صورت «تک افتاده» قادر به تأمین منافع شان - حتی اگر منطبق بر اصول مسلم روابط بین الملل و حقوق مذکور در منشور سازمان ملل متحد باشد - نخواهند بود. واقع امر آن است که سلطه ناشی از هژمونی، مانع از آن خواهد شد تا «تک بازیگران» بتوانند حقوق خود را تبیین و نسبت به توجیه افکار جهانی اقدام نمایند. لذا تلاش اصلی باید متوجه تأسیس

نظم‌های نوین منطقه‌ای باشد که در آن جمهوری اسلامی ایران با برخی دیگر از کشورها نسبت به بیان اهداف و تحصیل منافع مشترک اقدام می‌نماید. فراموش نباید کرد که بازیگران تک افتاده، اولین طعمه‌های قدرتهای هژمون به منظور اثبات برتری جهانی‌شان خواهند بود. بدین ترتیب مشخص می‌شود که جمهوری اسلامی ایران باید دو تاکتیک زیر را به کارگیرد تا بتواند در جهان آینده حضور خود را تثبیت و در گام بعدی منافع به حق خود را تحصیل، نماید.

اولویت اول؛ تلاش برای تأسیس نظم‌های نوین منطقه‌ای به محوریت ایران: یعنی جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت برتر نظم منطقه‌ای مطرح باشد. (البته با توجه به موانع موجود معلوم می‌شود که ضریب احتمالی این الگو- کم و نه منتفی - است).

اولویت دوم؛ تلاش برای حضور ایران در نظم‌های منطقه‌ای نوین که اگرچه ایران در آن نقش قدرت برتر را ندارد، اما در درون آن نظم تعریف شده قرار دارد. (این احتمال بسیار بیشتر است و ایران می‌تواند بر روی آن سرمایه‌گذاری نماید، حتی با هدف رسیدن به نوع اول از نظم نوین منطقه‌ای که در بند بالا به آن اشاره شد).

لازم به ذکر است که اگرچه اولویت نخست از مطلوبیت بالایی برای جمهوری اسلامی ایران برخوردار است، اما نباید مقدمات و لوازم ضروری آن را نادیده انگاشت. تفرق رژیم‌های سیاسی در منطقه، عدم حمایت بین‌المللی از نظم‌هایی از این قبیل، مخالفت‌های جدی با ایران

و... از جمله عواملی هستند که اولویت اول را با مشکل مواجه (و نه منتفی) می‌سازند. با این حال جمهوری اسلامی ایران نباید حقیقت منطقه‌ای «نظم نوین» را منکر شده و به واسطه مخالفت‌های به عمل آمده، به دنبال «الگوی مقابله به صورت انفرادی» برآید. اتخاذ این استراتژی، ایران را به هدف سیاست‌های هژمونیک قدرتهای برتر تبدیل ساخته و به این وسیله بهترین کمک را به ایشان برای استقرار هژمونی می‌نماید. خلاصه کلام آنکه، جمهوری اسلامی ایران لازم است به باز تعریف خود در قالب «نظم‌های منطقه‌ای» همّت گمارد؛ چرا که جهان آینده «جهان مناطق» و نه «جهان واحدهای ملی» خواهد بود و هر واحدی که تعلق منطقه‌ای نداشته باشد به طور طبیعی از ضریب امنیتی کمتری برای حفظ خود و تأمین منافعش برخوردار خواهد بود. از این منظر ایجاد ثبات و امنیت در خزر، حمایت از مردم فلسطین، مقابله با صهیونیسم سیاسی و... باید در قالب «نظم‌های نوین منطقه‌ای» و نه «سیاست خارجی خاص جمهوری اسلامی ایران»، صورت پذیرد تا مؤثر باشد.

نتیجه‌گیری: آینده‌شناسی

اگر بپذیریم که سیاست‌های سلطه‌طلبانه دولت آمریکا برای ایجاد هژمونی جهانی به محوریت آمریکا، بنا به دلایل متعددی که ذکرش رفت، در نهایت به انجام مطلوب خود نرسیده و این کشور از پذیرش و ایفای چنین نقشی عاجز

است؛ آن موقع زمان طرح این سؤال می‌رسد که استراتژی بدیل آمریکا برای جهان آینده چه خواهد بود؟ آیا نظمی وستفالیایی را مجدداً تجربه خواهیم کرد یا در گرداب هرج و مرج جهانی (مشابه فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی اول و دوم) گرفتار خواهیم شد؟

بحث حاضر در پی بیان این فرضیه بود که با توجه به دو اصل زیر، جهان به سوی ایجاد نظم تازه‌ای می‌رود که ماهیت آن اعمال هژمونی منطقه‌ای از سوی «اروپا - آمریکا» خواهد بود. دو اصلی که در این ارتباط در خور توجه‌اند، عبارت‌اند از:

اول آنکه: اختلاف اروپا با آمریکا ماهوی نبوده و ناظر بر اصل ایجاد هژمونی نیست، بلکه معطوف به منافع و جایگاه اروپاست و اینکه اتحادیه اروپا مایل نیست در نظم آینده نادیده انگاشته شود. لذا با محوریت بلامنازع آمریکا از آن حیث که منافع هژمونیک اروپا را نادیده می‌انگارد، مخالف است و نه از آن حیث که منافع کشورهای مستقل ملی و جهان سومی - و یا حتی اصول مصوب منشور سازمان ملل متحد - را نقض می‌نماید.

دوم آنکه: واقعیت جهانی دلالت بر عدم پذیرش یک هژمون واحد (مانند آمریکا) را دارد و اینکه یک کشور واحد از عهده تمام مسئولیتهای جهانی هژمون در عصر پیچیده فعلی، بر نمی‌آید. لذا می‌توان پیش‌بینی کرد که آمریکا به سوی نزدیک‌ترین متحدینش جهت تأسیس هژمونی جهانی، گرایش پیدا کند.

مجموع دو ملاحظه بالا، از بازتعریف مفهوم هژمونی در قالب «نظم نوین منطقه‌ای» حکایت دارد و اینکه جهان در سالهای آتی و بعد از به بن بست رسیدن پروژه هژمونی آمریکایی با معضل تازه‌ای که هژمونی ناشی از ائتلاف «اروپا - آمریکا» می‌باشد، مواجه خواهد شد. این ایده با جوهره تئوری «برخورد تمدنی» هانتینگتون بیشتر تناسب دارد و از معارضه جویی لیبرال دموکراسی برضد سایر واحدهای ملی مستقل غیر لیبرال دموکرات خبر می‌دهد. در این دوران اگرچه آمریکاداعیه برتری جهانی ندارد، اما جبهه کشورهای لیبرال دموکرات شکل می‌گیرد که عرصه را برای دیگر بازیگران تنگ می‌نماید. در چنین چشم‌اندازی آنچه می‌تواند به کمک سایر کشورهای غیر لیبرال دموکرات بیاید، صرفاً «تأسیس نظم‌های نوین منطقه‌ای» می‌باشد. هر چه میزان تلاش و توفیق آنها در تأسیس چنین نظمی بیشتر باشد، احتمال (و امکان) حفظ خود و نقش آفرینی‌شان در جهان آینده بیشتر خواهد بود و در غیر این صورت، به طور طبیعی هژمونی طراحی شده خواهد توانست با استفاده از امکانات مجامع و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی، به حذف دیگران و یکدست‌سازی جهان، متناسب با آموزه‌های لیبرال دموکراسی، اقدام نماید. در چنین شرایطی، استراتژی و تاکتیکهای جمهوری اسلامی ایران باید مجدداً بازنگری شده و متناسب با آرمانها در فضای جدید باز تعریف شود.